

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۲، ص ۱۹۹-۱۸۰

بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی*

یحیی معروف
دانشیار دانشگاه رازی کرمانشاه
فاروق نعمتی
استادیار دانشگاه پیام نور

چکیده

واژه «نوستالژی» که در زبان فارسی با تعبیر «غم غربت» از آن یاد می‌کنند، به مفهوم احساس غم و حسرت برای خاطرات از دست رفته گذشته است که فرد با یادآوری آن، دچار غم و اندوه می‌شود و نوعی دلتنگی بر او سایه می‌افکند. عواملی گوناگون همچون روزهای خوش دوران کودکی، تبعید یا مهاجرت، وضعیت ناگوار سیاسی و اجتماعی، وضعیت دشوار زندگی و ... از زمینه‌های به وجود آمدن احساس غم در وجود آدمی است.

بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی، هر دو از شاعران منطقه جنوب هستند؛ یکی از جنوب عراق (بصره) و دیگری از جنوب ایران (بوشهر). این مقاله با درنگی بر سروده‌های این دو شاعر، به عنوان دو سراینده بزرگ و نوپرداز معاصر، به تحلیل و واکاوی برجسته‌ترین مؤلفه‌ها از غم سروده‌های نوستالژی در اشعار آنها پرداخته است. نتیجه حاصل از این بررسی تطبیقی نشان می‌دهد، عوامل گوناگون محیطی و اجتماعی، و زندگی همراه با سختی و رنج، نشانه‌هایی فراوان از احساس غربت در اشعار سیاب و آتشی با خود به همراه دارد. یادآوری دوران کودکی، شوق بازگشت به روستا، پناه بردن به آرمان شهر (مدینه فاضله) و مشکلات و اندوه‌های فردی و خانوادگی، از احساسات نوستالژی در شعر این دو سراینده است. علاوه بر این، بایست از وجود دو گونه متفاوت از غم غربت در اشعار بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی سخن گفت.

کلمات کلیدی: غم غربت (نوستالژی)، بدر شاکر سیاب، منوچهر آتشی، شعر معاصر عربی و فارسی.

* تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۱۲/۲۰

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۵/۲۲

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: y.marof@yahoo.com

۱. تعریف مسأله

نوستالژی (nostalgia)، یک اصطلاح روان‌شناسی و در اصل، واژه‌ای فرانسوی برگرفته از «دو سازهٔ یونانی (nostos) به معنای «بازگشت به خانه»، و (algos) به معنای درد و رنج است». (رضایی، ۱۳۸۷ش: ۴۳) البته مفاهیمی همچون «حسرت گذشته، احساس غربت، غم غربت» (باطنی، ۱۳۸۰ش: ۵۷۲) و «دل‌تنگی دوری از میهن و درد جدایی از وطن» (زمردیان، ۱۳۷۳ش: ۲۳۴) و «فراق، درد دوری، درد جدایی، احساس غربت و آرزوی گذشته» (آریانپور، ۱۳۸۰ش: ۳۵۳۹/۴) برای آن ذکر شده است. در تعریف این واژه آمده است: «احساس غم همراه با حسرت، وقتی که فرد به یک دوره یا اتفاق در گذشته می‌اندیشد». (رضایی، ۱۳۸۷ش: ۴۳)

در بررسی‌های جدید ادبی، غم غربت را به دو گونهٔ شخصی (فردی) و اجتماعی (جمعی) تقسیم کرده‌اند. (شاملو، ۱۳۷۵ش: ۱۱) در غم غربت فردی، مجموعه عواملی وجود دارد که زمینه‌ساز ایجاد غم غربت در زندگی خصوصی فرد می‌شود؛ از جمله آنها می‌توان به از دست دادن عزیزی و یا دوری از زادگاه دوران کودکی و یادآوری آن اشاره کرد. غم غربت در معنای جمعی آن، به خاطرات مشترک فرد با اجتماع مربوط می‌شود.

مؤلفه‌های اصلی غم غربت را می‌توان در این موارد برشمرد:

۱. دل‌تنگی برای گذشته؛ ۲. گرایش مفرط به بازگشت به وطن و زادگاه؛ ۳. بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت؛ ۴. پناه‌بردن به دوران کودکی و یاد حسرت‌آمیز آن؛ ۵. اسطوره‌پردازی؛ ۶. آرکائیسیم (باستان‌گرایی)؛ ۷. پناه‌بردن به آرمانشهر. (عباس‌آباد، ۱۳۸۷ش: ۱۵۷)

در این مقاله با بررسی سروده‌های دو شاعر نوپرداز معاصر در ادب فارسی و عربی؛ یعنی سیاب و آتشی، به نقاط اشتراک هر یک در این زمینه اشاره خواهد شد. پناه‌بردن به دوران کودکی و یاد حسرت‌آمیز آن، شور و شوق بازگشت به وطن، پناه‌بردن به آرمانشهر، از جمله زمینه‌های مشترک نوستالژی در شعر سیاب و آتشی است. همچنین آن دو، در برخی جوانب نیز دارای اختلاف هستند، که به بررسی آن خواهیم پرداخت. این مقاله در صدد پاسخگویی به دو پرسش است: نخست، زمینه‌های شکل‌گیری غم غربت در دو شاعر چیست؟ دوم، موارد اختلاف و اشتراک شاعران مذکور در پرداختن به گونه‌های غم غربت کدام است؟

۲. پیشینهٔ پژوهش

در مورد سیاب و آتشی، مقالات و پژوهش‌های مختلف صورت گرفته، و شعر آن دو از زوایه‌های گوناگونی واکاوی شده است؛ چون مقالهٔ «از یوش تا جیکور: بررسی دو

شعر «افسانه» از نیما یوشیج و شعر «فی السوق القدیم» از بدر شاکر سیاب» (۱۳۸۹ش) که در آن، دو شعر از نیما یوشیج و سیاب بررسی شده است. یا مقاله «غربت‌گزینی در شعر بدر شاکر سیاب» (۱۳۹۰ش) که به تحلیل برخی جنبه‌های اغتراب در شعر سیاب پرداخته شده است. مقاله «شعر منوچهر آتشی و جایگاه اسطوره در آن» که به بررسی مختصر از برخی اسطوره‌ها در شعر معاصر فارسی و بویژه در شعر آتشی می‌پردازد. با وجود تحقیقات یادشده توجه به موتیو «غم غربت» نیز در پژوهش‌های ادبی فارسی و عربی سابقه دارد؛ چون مقاله «هاجس الاغتراب و الترحال عند عبدالوهاب البیاتی» (۱۳۸۹ش) که به ویژگی «غم غربت و آوارگی در شعر «عبدالوهاب بیاتی» پرداخته است. یا «بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیرین» (۱۳۸۶ش) که مفهوم نوستالژیک غم غربت را در شعر برخی مشیری بررسی کرده است. یا مقاله «غم غربت در شعر معاصر» (۱۳۸۷ش)؛ اما طبق بررسی‌های صورت گرفته، تاکنون پژوهشی تطبیقی در زمینه غم غربت، در سروده‌های دو شاعر معاصر عربی و فارسی؛ از جمله در سروده‌های بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی صورت نگرفته است. البته این بررسی تطبیقی، بر بنیان رویکرد مکتب آمریکایی ادبیات استوار است؛ این مکتب برخلاف مکتب فرانسه، بر این عقیده است، بدون اینکه مبادله‌ای میان دو اثر صورت گرفته باشد و یا اینکه ارتباطی میان دو نویسنده برقرار شده باشد، نیز می‌توان به تطبیق دو اثر ادبی پرداخت. (کفافی، ۱۳۸۲ش: ۱۴)

۳. گذری بر زندگی بدر شاکر سیاب

بدر شاکر سیاب، در سال ۱۹۲۶م، در روستای «جیکور»، از توابع استان بصره عراق به دنیا آمد. «جیکور، معرب فارسی (جوی کور) است». (بلاطه، ۲۰۰۷م: ۱۷) این روستا به علت نام سیاب، در انجمن‌های ادبی شهرتی بسیار یافته است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰ش: ۱۶۴) سیاب در شش سالگی مادرش را از دست داد، در حالی که با مادرش بسیار مأنوس بود و همین وابستگی، بعدها در شعرش ظاهر شد. (نعمان، ۱۴۲۶م: ۲۶) او در رشته ادبیات عرب به تحصیل پرداخت و با شاعران رمانتیک عرب؛ همچون الیاس ابو شبکه و علی محمود طه آشنا شد. آشنایی او با شاعران رمانتیک، در پرورش روح سنت شکن او مؤثر بودند. با ورود به رشته ادبیات انگلیسی و آشنایی با رمانتیک‌های غربی؛ همچون «وردز ورث»، «بایرون»، «کتیس»، «الیوت» و ... دریچه‌هایی تازه به رویش گشوده شد. (الضای، ۱۳۸۴ش: ۹)

سیاب را می‌توان پرچمدار شعر نو در ادبیات عربی دانست. با مجموعه شعر «المطر» - که آن را در بیروت منتشر کرد- برنده جایزه «مجله الشعر» گردید. (الجنابی، ۱۹۸۸م: ۱۱۳) وی علاوه بر تجدیدنظر در مبانی عروض و ایجاد زبانی متحرک و خلق

فضای جدید اسطوره‌ای در شعر معاصر عرب، وحدت موضوع در شعر را نیز مورد توجه قرار داد و این را به شاعران معاصرش آموخت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰ش: ۱۷۵) او نه تنها در ادبیات و بویژه در حوزه شعر دست به نوآوری زد، از حیث اجتماعی در فعالیتهای سیاسی نیز مشارکتی فعال داشت. وی مدتی عضو حزب کمونیست عراق شد، شعر او در این دوره، پایبند مبانی عقیدتی وی شد. وی سپس از حزب کمونیست جدا شد. پیوستن وی به این حزب و سپس جدایی از آن، و روی آوردن به نیروهای مبارز ملی، نشان‌دهنده روح سرکش و تعهد سیاسی اوست. (آل بویه، ۱۳۸۹ش: ۶)

جدال میان امید و نومیدی، رنج و شادی و توانایی و ناتوانی، درون‌مایه اصلی شعر او را تشکیل می‌دهد. زندگی ادبی وی را به دوره‌های مختلف تقسیم نموده‌اند. در یک جمع‌بندی کلی، شعر او در سه نوع متمایز از هم دسته‌بندی می‌گردد: مرحله اول، دوران گرایش رمانتیکی تقلیدی و ساده اوست که از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵م. ادامه داشته است. مرحله دوم، دوران گرایش اجتماعی و مکتبی اوست که از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۰م. استمرار داشته است. قصیده مشهور «انشوده المطر» متعلق به این دوره است. و مرحله سوم، چهار سال آخر زندگی شاعر است که از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴م. طول می‌کشد. در این برهه یأس و نومیدی بر روح شاعر غلبه داشته است. (سويدان، ۲۰۰۲م: ۴۷)

۴. گذری بر زندگی منوچهر آتشی

منوچهر آتشی در سال ۱۳۱۰ش. و به قولی ۱۳۱۲ش، در روستای «دهرود» از توابع دشتستان استان بوشهر به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانی خود را در زادگاهش با کار کشاورزی در روستا پشت سر گذاشت. اشتیاق به درس و مدرسه موجب شد تا تحصیل خود را نیز ادامه دهد، و در حالی که هنوز به شانزده سالگی نرسیده بود، بیشتر دیوانهای شعر فارسی را مطالعه کرد. (تمیمی، ۱۳۷۸ش: ۲۱) آتشی دوبار ازدواج کرد؛ ولی هر دوی آنها با شکست همراه بود. مرگ پسرش ده ساله‌اش «مانلی» بر اثر بیماری، آتشی را در اندوهی عمیق فرو برد. (مرادی، ۱۳۸۸ش: ۹)

آتشی سیزده دفتر شعری از خود به یادگار گذاشت، و سرانجام در سال ۱۳۸۴ش. در تهران درگذشت. وی از مهمترین شاعران معاصر است که در شکل‌گیری و رهبری جریان «شعر ناب» نقشی مؤثر داشته است. «شعر آتشی به معنی دقیق کلمه، شعری تماشاگراست، به همین دلیل در سطح بسیار بعیدی می‌توان، بهانه تمثیلی برای بیان حرفی دانست. او فضایی دقیق می‌آفریند که به سبب زنده بودنش، شدیداً القا کننده است و در عین حال، ذهن علاقه‌مند را به معنای ثانوی در خود آن رهبری می‌کند. شعر آتشی با همه فریبندگی ظاهر، از سمبل و تمثیل عاری است.» (نوری علاء، ۱۳۴۸ش: ۲۲۷) ویژگیهای اقلیم روستایی در ذات شاعر درونی شده، و «همزیستی و همپیشی با طبیعت بومی و بدوی جنوبی، جانمایه بینش شاعرانه آتشی است.» (روزبه، ۱۳۸۹ش:

۱۸۴/ بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی

(۳۴۹) رویدادهای سیاسی و اجتماعی، تأثیری چندان در محتوای شعری آتشی ایجاد نکرد؛ چرا که شعر وی، «تابع دوره‌بندیهای معمول سیاسی - اجتماعی نیست.» (مختاری، ۱۳۷۸ش: ۱۷) وی شاعری «مدرن و مدرن‌گراست» (عباس‌آباد، ۱۳۸۷ش: ۱۳۵) که چنین ویژگی هم در زبان و هم در محتوای اشعارش نمود دارد.

غم غربت، یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های شعر آتشی است و حتی موضوع اصلی برخی از دفترهای شعری او؛ مانند «آهنگ دیگر» و «بازگشت به درون‌سنگ» لبریز از حس نوستالژی است. «آواز خاک»، «وصف گل سوری»، «گندم و گیلاس»، «زیباتر از شکل قدیم جهان» و ... از دیگر دفترهای شعری آتشی است.

۵. بررسی تطبیقی غم غربت در شعر سیاب و آتشی

شعر سیاب و آتشی، بازتاب‌دهنده‌اند و غربت دو شاعر است و به روشنی می‌توان بارقه‌های غم را در سروده‌های آن دو مشاهده کرد؛ از جمله سیاب در شعر زیر، از درد و ناراحتی خود شکوه سر می‌دهد:

«فِي كَيْالِي الْخَرِيفِ الطَّوَالِ / آه كُو تَعْلَمِينِ / كَيْفَ يَطْعَى عَلَيَّ الْأَسَى وَ الْمَلَالِ / فِي ضُلُوعِي ظَلَامٌ
الْقُبُورِ السَّجِينِ / فِي ضُلُوعِي يَصِيحُ الرَّدَى...» (السياب، ۲۰۰۰: ج ۱، ۳۱۹)
ترجمه: «در شبهای طولانی پاییز، آه کاش می‌دانستی/ که چگونه اندوه و دل‌تنگی بر من طغیان می‌کند/ در میان دنده‌هایم، تاریکی قبرهای زندانی است/ در میان دنده‌هایم، مرگ فریاد می‌کشد...»

منوچهر آتشی نیز، با احساسی آکنده از فوران اندوه، به همین مفهوم اشاره می‌کند:
«من مرغ آتشم همه پرواز/ اینک نشسته‌ام همه اندوه/ چشمم فسرد زین ره متروک/ جانم
فسرد زین شب مکروه.» (آتشی، ۱۳۸۶ش: ج ۱، ۳۲)

سیاب و آتشی، از دل‌تنگی روحی خود در این دنیا گلایه دارند و غم غربت و تنهایی خود را با واژگانی سوزناک بیان می‌کنند:

- «يَا غُرْبَةَ الرُّوحِ فِي دُنْيَا مِنَ الْحَجَرِ / وَ التَّلْحِ وَ الْقَارِ وَ الْقَوْلَادِ وَ الصَّجَرِ / يَا غُرْبَةَ الرُّوحِ لَا
شَمْسٌ فَائْتَلِقُ / فِيهَا وَ لَا أَفْقُ / طَيْرٌ فِيهِ خَيْالِي سَاعَةَ السَّحْرِ.» (السياب، ۲۰۰۰: ج ۲، ۳۹۴)
ترجمه: «دریغ از غربت روح؛ در دنیایی از سنگ/ و برف و قیر و فولاد و دل‌تنگی!/ دریغ از
غربت روح؛ نه خورشیدی،/ که با آن بدرخشم و نه افقی،/ که هنگام سحر، خیال من در آن به
پرواز درآید.»

- «تنها منم گرفته دل از هستی/ تنها منم رها شده در پندار/ رنجیده از جوانی جانفرسا/
دل‌بسته در گذشته بی‌آزار/... تنها منم افق را کاوم گرم/ تنها منم به صحرا سایم بال/ تنها منم که
اکنون، آسان‌یاب/ بشکسته‌ام حصار ستبر عمر/ بفشردهم سمند زمان را یال.» (آتشی، ۱۳۸۶ش
: ج ۱، ۴۴)

با این اوصاف، مهمترین درونمایه‌های غم غربت (نوستالژی) را در سروده‌های سیاب و آتشی می‌توان به شرح ذیل نشان کرد:

۵.۱ یادکرد حسرت‌آمیز دوران کودکی

خاطرات دوران کودکی، همواره در ضمیر آدمی جایگاهی ویژه دارد و انسان به بهانه‌های مختلف تمایل دارد، دفتر گذشته را ورق بزند و به روزهای کودکی خود بازگردد. شاعران و ادیبان هم از جمله کسانی هستند که از این مضمون، برای آفرینش تابلوهای زیبای شعری بهره می‌برند و روزهای خوش کودکی را لحظه‌های به یادماندنی برای اشعار خود قرار می‌دهند. سیاب و آتشی نیز از این امر مستثنی نیستند. دوران کودکی سیاب در روستای جیکور، خوش و لذت‌بخش بود؛ خاطرات آن روزها، نشاط و سرزندگی را در روح و روان او برمی‌انگیخت و انگیزه‌ای بود تا وی از آن دوران، با شور و اشتیاق یاد کند و با حسرت، یادی از آن روزها نماید:

«طُقُولَتِي صِيَابِ أَيْنَ... أَيْنَ كُلُّ ذَاكَ؟ / أَيْنَ حَيَاةٌ لَّا يَحَاكُ مِنْ طُرُقِهَا الطُّوِيلِ سُورًا / كَثُرَ عَنِ بَوَابِهِ كَأَعْيُنِ الشُّبَاكِ / تَفْضِي إِلَى الثُّبُورِ؟» (السياب، ۲۰۰۰م: ۱۰۳)

ترجمه: «کودکی‌ام، نوجوانی‌ام، کجاست... آن همه کجاست؟ / کجاست آن زندگی، که هیچ دیواری، راه بلند آن را مانع نمی‌شد / دروازه‌ای مانند سوراخهای توری را نشان بده که / به گورستان منجر می‌شود؟»

روزهای کودکی سیاب، روزهایی بود که «از محبت و ترحم زنان در خانهٔ پدربزرگ برخوردار بود، و بازی با دوستان و همسالان برایش لذت خاصی را به دنبال داشت. به بازی و سرگرمی در کنار رودخانهٔ «بویب» عشق می‌ورزید، و برایش شیرین و دل‌انگیز بود که زیر سایهٔ نخلی بنشیند و با عشق و علاقه، به کشتیهایی بنگرد که از رودخانهٔ «اروند رود» به سوی بصره حرکت می‌کردند. برای سیاب در آن روزها، بسیار گوارا بود که به داستانهای مادر بزرگ، پیرامون سندباد، ابوزید هلال، حزام و عفراء گوش دهد و از آن لذت ببرد.» (بلاطه، ۲۰۰۷م: ۲۲)

افزون بر آن، وجود ترانه‌ها و سروده‌های عامیانه در شعر سیاب، بیان‌کنندهٔ علاقه‌مندی و توجه او به دوران کودکی خود بود؛ حتی وی را از «مشهورترین شاعرانی دانسته‌اند که سروده‌های روستایی و آوازهای کودکان را در شعر به کار گرفته است.» (عمران خضیر، ۱۹۸۲م: ۹۸-۹۹)

در شعر منوچهر آتشی نیز، غم حسرت بر روزهای خوش کودکی، بازسازی دوبارهٔ آن دوران و آرزوی بازگشت به آن به چشم می‌خورد. دوران کودکی در اندیشهٔ آتشی، معادل اصل و هویت انسانی و دربرگیرندهٔ نوعی تکامل و بازگشت به هویت انسانی است. دل‌تنگی برای آن دوران نخستین، یادآوری مکرر آن و آرزوی بازگشت به آن، نمود عینی در سروده‌های آتشی دارد. البته وی بازگشت به صفای دوران کودکی را گریزگاهی برای فرار از تمدن خوفناک بشری می‌داند:

«در این سماع مبارک / - که جای مولانا خالی است - / از چه بگویم؟ / از کوچه‌های شهرم / که کودکی مرا / در آینه‌های شکسته به تماشا گذاشته‌اند حالا / و شما می‌بینیدش / از کوچه‌های

۱۸۶/ بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی

تنگ آتشی به دبستان گلستان می‌رود.../ کودکی که هنوز هفتاد و دو سالگی‌اش به صحرا می‌برد/ و واژه‌هایش را/ نزدیک مرتع بزغاله می‌چراند...» (آتشی، ۱۳۸۶ش: ج ۲، ۱۸۹۸)

آتشی در مقدمه‌ای که بر گزیده اشعارش نوشته، تأکید می‌کند که راه‌هایی بشریت در بازگشت به دوران کودکی خویش است: «انسان تنها در دوران صباوت خویش و در برابر طبیعت قهار، ستم بر خود روا نمی‌داشته است. دورانی که نمی‌توانسته و فرصت نمی‌یافته، بر مال و نیروی کار ممنوعان خود چنگ اندازد. دورانی کوتاه و به ناگزیر گذران؛ دورانی که همچون رؤیایی شیرین و خاطره‌ای دلپذیر، در ته زندگی آدمیان مانده است و بعدها، گهگاه به یادش آمده و به وی احیای دوران کودکی برش‌انگیخته است... کودکان برترین شاعران جهانند. نجات جهان در بازگشت به کودکی است؛ به دوران صباوت انسان. بازگشتی، حالا معقولانه البته.» (آتشی، ۱۳۶۵ش: ۱۳-۱۴)

آتشی باز در سروده «به سمت سایه‌های بنفش»، از زندگی پر زرق و برق امروزی شکوه می‌کند و در میان هیاهوی آن، کودکی خود را آرزومند است و شوق بازگشت به آن را دارد:

«میدانها و چراغانی‌تان/ طاق و رواق مدرسه/ و حجره‌های پر از دود فلسفه؛/ ارزانی‌تان! به من، خیال کودکی‌ام را برگردانید.» (آتشی، ۱۳۸۶ش: ج ۱، ۷۴۱)

۵.۲ شوق بازگشت به روستا (زادگاه نخستین) و دوری از شهر

گریز از شهر و اشتیاق به روستا- که آمیخته با اشتیاق به مادر و روزگار کودکی است- جریانی کاملاً رمانتیک است. (عباس، ۱۳۸۴ش: ۱۸۹) سیاب و آتشی، هر دو زاینده روستا هستند؛ یکی از جیکور، و دیگری از «دهرود» دشتستان؛ بدیهی است که نوعی حسرت بر محیط پاک و باصفای روستا، در اشعار آن دو تجلی یابد. سیاب «در شعر خود از تنهایی و ناامیدی، به طبیعت پناه می‌برد.» (دادخواه و حیدری، ۱۳۸۵ش: ۱۲۰) وی با ورود به شهر، که مرکز از دست دادن پاکی و بی‌آلشی و مواجه شدن با گناه و فریب است، گوش به ندای درونی خود می‌دهد و آرزوی بازگشت به آن زندگی باصفای روستا، و همراهی با کودکان را در نخلستانها در سر می‌پروراند:

«يَا رَبِّ أَرْجِعْ عَلَيَّ أَيُّوبَ مَا كَانَا/ جِيكُورَ وَ الشَّمْسَ وَ الْأَطْفَالَ رَاكِضَةً بَيْنَ النَّخِيلَاتِ»
(السیاب، ۲۰۰۰م: ۱۵۳)

ترجمه: «پروردگارا! آنچه که ایوب داشت به او بازگردان! روستای جیکور، خورشید و کودکانی که در میان نخلستانها می‌دوند.»

گاهی این احساس تنهایی و غربت، آنچنان به اوج می‌رسد که شاعر میان عشق به جیکور، و معشوق خود هیچ تفاوتی قایل نیست:

«عَيْنَاكِ غَابَتَا نَحِيلَ سَاعَةَ السَّحْرِ/ أَوْ شَرَفَتَا رَاحَ يَنَائِي عَنْهُمَا الْقَمَرُ/ عَيْنَاكِ حِينَ تَبْسِمَانِ
تُورِقُ الْكُرُومُ/ وَ تَرْقُصُ الْأَنْوَاءُ... كَالْأَقْمَارِ فِي نَهْرِ/ يَرُجُّهُ الْمَجْدَافُ وَهَذَا سَاعَةَ السَّحْرِ/ كَأَنَّمَا
تَنْبِضُ فِي عَوْرَيْهِمَا النُّجُومُ.» (همان، ۲۵۳)

ترجمه: «چشمانت، دو جنگل از درختان نخل، در ساعت سپیده دم است/ یا دو ایوان بلند، که ماه از آنها دور می شود/ چشمانت به هنگام تبسم، تاکستانها را به بار می آورد/ و نورها همچون ماهها در رودخانه می رقصند/ انگار در صبحگاه، پارویی به آرامی آن را حرکت می دهد/ و انگار ستارگان در ژرفای چشمان می تپند».

سیاب در شهر، به دنبال ویژگیها و مؤلفه های روستای خود می گردد؛ ولی چون آن را نمی یابد، به یأس و ناامیدی دچار می شود، در نتیجه، غم غربت بر او سایه می افکند. او مظاهر ناخوشایند شهر را موجب اندوه و ناراحتی خود می داند، و شوق وصال به روستا (جیکور) را در وجودش زنده می کند:

«و تَلْتَفٌ حَوْلِي دُرُوبُ الْمَدِينَةِ / حَبَالًا مِنَ الطَّيْنِ يَمْضِيغُنَ قَلْبِي / وَ يَعْطِينُ عَنِ جَمْرَةٍ فِيهِ طِينَةٌ / حَبَالًا مِنَ النَّارِ / يَجْلِدُنْ عُرَى الْحُقُولِ الْحَزِينَةِ / وَ يَحْرِقُنْ جِيكُورَ فِي قَاعِ رُوحِي / وَ يَزْرَعُنْ فِيهَا رَمَادَ الصُّغَيْنَةِ» (همان، ۲۲۵)

ترجمه: «دروازه های شهر در اطرافم حلقه می زند/ ریسمانهایی از گل قلبم را می جوند/ و از آتش درونی آن، گلی به من می بخشند/ ریسمانهایی آتشین، بر دستگیره های دشتهای اندوهگین تازیان می زند/ و جیکور را در ژرفای جانم می سوزاند/ و در آن (جیکور)، خاکستر کینه را می کارند».

نتیجهٔ این عشق و دلبستگی به روستا، نفرت و گریز سیاب را از شهر به دنبال دارد. او شهر را غرق در حيله، فریب و پلیدی می داند و در «قصیده ای به نام «جیکور و شهر»، بیزاری خود را از شهر اظهار می دارد؛ او از سویی شهر را مجسم کنندهٔ حرص سرمایه داری و مرگ معنویت توصیف می کند. عشق و علاقه اش به روستا در این میان، رمزی برای صلح کامل و زندگی برتر است. این حالت دوگانگی، نشان دهندهٔ احساس حقیقی شاعر است؛ چرا که او زادهٔ محیط روستاست، و در شهر بزرگ و پیچیده احساس گمشدگی و غربت می کند. از سویی دیگر، چنین نگاه شاعر به شهر، نشان دهندهٔ اوضاع سیاسی کنونی عراق است؛ چراکه شهر، رمز ستم و فتنه، و جیکور هم در خود مسئلهٔ ایده آلی دارد که هنوز تحقق نیافته است.» (بلاطه، ۲۰۰۷: ۱۳۶)

از جمله دلایل تنفر سیاب از شهر باورمندی به بخل شهر در مقابل سخا و بخشندگی روستاست. او در توصیف نابسامانی شهر خود می گوید:

«مَدِينَتُنَا تُؤَرِّقُ لَيْلَهَا نَارٌ بَلَا لَهَبٍ / سَحَابٌ مُرْعِدَاتٌ مُبْرِقَاتٌ دُونَ أَمْطَارٍ» (السیاب، ۲۰۰۰: ۱۲۸-۱۲۹)

ترجمه: «آتشی بدون زبانه، شب شهر ما را به بی خوابی می کشاند/ ابرهایی رعد و برق زننده، و بدون باران».

قهر و خشم سیاسی و نیز تبعید و زندان - که سیاب در شهر دچار آن گردید - از دیگر عوامل بیزاری او از شهر است. (راضی جعفر، ۱۹۹۳: ۳۳) وی از اسطورهٔ «سربروس» نام می برد و از آن به عنوان نمادی برای طغیان سیاسی بهره می گیرد؛ موجودی ظالم و سرکش که در شهر منصوب شده و به جنایت و تجاوز و گشودن

۱۸۸/ بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی

زندانیها و فسا و تباهی می‌پردازد. سربروس در قصیده سیاب، «به نمادی برای وصف دیکتاتوری در عراق تبدیل می‌شود» (شعراوی، ۱۹۸۲م: ۱۷۵/۱):

«لَيْعُو سَرَبْرُوسَ فِي الدُّرُوبِ / فِي بَابِلِ الْحَزِينَةِ الْمُهْمَمَةِ / وَ يَمَلُّوا الْفَضَاءَ زَمَرَمَهُ» (السیاب، ۲۰۰۰م: ۱۲۵)

ترجمه: «سربروس باید در دروازه‌ها فریاد کشد/ در بابل، در آن شهر ویران/ و فضا را پر کند».

شهر در نگاه سیاب، عنصری هلاک‌کننده و متجاوز است که وجود انسانی را مسخ می‌نماید و به سبب اهدافی پست، سرنوشت بشر را به بازی می‌گیرد:

«لَتُنْمِرَ بِالرَّيْنِ مِنَ التُّقُودِ وَ صَجَّةِ السَّفَرِ / وَ قَهْقَهَةَ الْبَغَايَا وَ السُّكَارَى فِي مَلَاهِيهَا / تُمَزَّقُهُنَّ بِالْعَجَلَاتِ وَ الرَّقَصَاتِ وَ الزُّمَرِ / وَ تَرْكَلُهُنَّ كَالْأَكْر» (همان، ۲۱۷)

ترجمه: «تا با صدای پولها و داد و فریاد سفر، ثمر دهند/ و صدای خنده‌ی فاحشه‌ها و مستها در مکانهای لهو و لعبشان/ که آنها را با ارابه‌ها و رقصها و آوازه‌ها پاره می‌کنند/ و آنان را مانند توپها لگد می‌زنند».

در شعر آتشی نیز، غم غربتی به علت چنین تقابلی بین شهر و روستا به وجود می‌آید؛ تقابلی بین زندگی روستایی و مربوط به منطقه جنوب ایران، با هر چیزی که غیر از آن محیط و عناصر موجود در آن است. زادگاه آتشی در دوره‌ای از زندگی، پیوندی جدایی‌ناپذیر با روح و اندیشه او داشته و بسیار ارزشمند بوده است. «جنوب، نماد تبار و تقدیر شعر آتشی، بویژه در نخستین دوره آن است... بومی‌گری به معنی ردیف کردن صرف نامهای اشیا و مکانهای بومی نیست؛ بلکه به مفهوم تشکل ذهنی زبان بومی است. این تخیل بومی است که طبعاً شعر را از حوزه بازماندن در رؤیت اشیا و انسانها، به سمت روابط و فرهنگ اقلیم می‌برد». (مختاری، ۱۳۷۸ش: ۵۱)

غم نوستالژی روستا (جنوب)، در مواجهه با شهر و پیشرفتهای صنعتی - که طبیعت، نخستین قربانی آن محسوب می‌شود - همچنین قوانین و محدودیتهایی که برای انسان آزاد روستایی ایجاد کرده، بیشتر خود را نمایان می‌سازد. در این نوع تصویرسازیها، آتشی را در مقام شورش و انقلاب علیه شهر و مظاهر آن، و در عین حال، مرثیه‌خوانی برای نابودی صفا، پاکی و راستی، و ارزشها و عواطف انسانی می‌یابیم. شعر «گلگون - سوار» (آتشی، ۱۳۸۶ش: ۱۷۹-۱۸۱) نمونه‌ای زیبا از آن است. آتشی در سروده‌های خود، دل بستگی خویش را به روستا، این چنین نشان می‌دهد:

«دلا برخیز! دلا! چوپان پیر باده‌ها، برخیز! دلا! اشترچران ابرهای وحشی ناز!... دلا! آواره گرد! فایز غربت گریز لول دشتستان/ بیابانی کن آشفته حالان بیابانی/ بیابان زاد شوخ/ اینک خیابان گرد بی پروا/ طنین شروه‌های دختران، همیشه چین، آنک/ تو را می‌خواند از گردان، دلا...» (همان، ج ۱، ۳۴۰-۳۴۱)

وی در جایی دیگر، شوق طبیعت زیبای روستا را در سر دارد؛ بزغاله، اسب بور و زنی جوان با لباس مخصوص روستا، از جمله مظاهر جذاب آنجاست که تمایل شاعر را به آن دوچندان می‌کند:

«اینک باز می‌گردم از انتهای تلخ جهان / و اشتیاق دیدن بزغاله / و اسب بور خمیده بر قصیل / و زن جوان به جامه رنگین روستا / دلهرام را دوچندان کرده است / زنی جوان / - به جامهٔ جین آبی - / سوار بر موتور سیکلت / به استقبال می‌آید / - نوّهٔ کوچکم است - / و بر کنارهٔ سیمانی روستایی / - اینک پالایشگاه - / ... مردی جوان / - نبیره‌ام - / به لباس و کلاهخود ایمنی / پیش از سلام می‌غرد: / «اول قرنطینه / نیای بزرگ!» از انتهای جهان / به ابتدای جهان بازگشته‌ام / نه بر شعاع نگاه اسب / نه در قرنطینه‌ی نبیره‌ام / جایی ایمن / نمی‌یابم / ...» (همان، ج ۱، ۶۳۰-۶۳۱)

در این اشعار، تقابلها و شکافهای مربوط به عاطفهٔ نوستالژیک شاعر به خوبی نمایان است. آزادی و رهایی دل انسان در دشتستان - که خود مبین آزادی در روستا است - در برابر گرفتاری و اسیر بودن دل آدمی در خیابانهای شهر؛ غریب مغرور و اسب او، در برابر خیابانهای پرهیاهوی شهر؛ دختران روستایی در برابر دختران شهری؛ لباسهای رنگین روستایی، در برابر لباسهای جین آبی شهری؛ روستا و عاطفهٔ انسانی در آنجا، در برابر پالایشگاه و فقدان مهر و محبت در شهر؛ غرییدن نبیره بر پدر بزرگ و ...

غم غربت روستا، مقایسهٔ دو نوع از زندگی و تقابل معصومیت و پاکی یکی، در برابر زشتی و بی‌عاطفه بودن دیگری است. سیاب و آتشی، در مقایسهٔ دو نوع زندگی، زندگی نخستین را در روستا ترجیح می‌دهند و به همین علت، نوعی غربت و اندوه نوستالژی بر شعر آنها سایه می‌افکند.

۵,۳ پناه بردن به «آرمانشهر» (مدینهٔ فاضله)

اندیشهٔ وجود آرمانشهر، از اندیشه‌های دفاعی بشر در برابر سختیهای روزگار بوده و «در اصل از واژهٔ یونانی اتوپیا (utopia) یا (outopos)، گرفته شده و به معنی «هیچستان» است. اصطلاح آرمانشهر، به آن دسته از آثار ادبی اطلاق می‌شود که به طرح جامعهٔ آرمانی می‌پردازد.» (داد، ۱۳۸۳: ۱۷) «آرمانشهر جایی است دست‌نیافتنی، که تصور آن همواره در افق آرزوی بشر، نمونهٔ خیر برین، زیبایی و رستگاری بوده است، و یکی از آرزوهای آدمی در درازنای تاریخ، دست‌یابی به جامعه‌ای بوده که در آن رستگاری خویش را تحقق بخشد. هنگامی که بشر از بند اسطوره‌ها رها شد، و آرزوهای خود را در پرتو دانش، دست‌یافتنی دانست، تصور شهر آرمانی را از دیار اسطوره‌ها به قلمرو خرد آورد.» (اصیل، ۱۳۸۱: ۱۸) آرمانشهر در شعر شاعران، مدینهٔ فاضله است که در آن، همهٔ موجودات در آزادی و سعادت زندگی می‌کنند. سیاب به عنوان شاعری رمانتیک و درونگرا، همواره در پی آرمانشهر رؤیایی خود است؛ مکانی که از حس غربت و تنهایی خبری نیست و شاعر برای فرار از رنج و درد و فقری که خود و هم‌نوعانش را احاطه کرده، به آنجا پناه می‌برد؛ «مکانی سرسبز که شاعر به هنگام

۱۹۰/ بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی

سنگینی و فشار رنجهای شخصی و ملی، به آن روی می‌آورد و در آنجا آرام می‌گیرد و آرزوها و رؤیاهای خود را بروز می‌دهد. یکی از این توقفگاهها (در شعر سیاب)، «إرم ذات العماد» است که نماد عظمت باستانی عرب و شهر رؤیایی آنان است که شاعر می‌کوشد بدان دست یابد. (الضاوی، ۱۳۸۴ش: ۱۰۵)

سیاب در آرزوی آرمانشهر خود می‌گوید:

«جَلَسْتُ أَسْمَعَ الصَّادِي، كَأَنَّهُ الْعَوِيلُ/ يَلْهَثُ خَلْفَ حَائِطٍ مِنْ حَجَرٍ ثَقِيلٍ/ كَأَنَّ بَيْنَ دَفْءِهِ دَفْءُ يَمُرِّ
أَلْفِ عَامٍ/ جَلَسْتُ عِنْدَ بَابِهَا كَسَائِلِ دَلِيلٍ/ وَمَا أَجَابَ الْعَدَمُ الْخَوَاءَ (السِّيَاب، ۲۰۰۰م: ۳۱۷)»

ترجمه: «نشستم به پژواک گویس سپردم، گویی فریادی بود/ پشت دیواری از سنگهای سخت، که گه می‌زد/ گویی در فاصله هر تیک تاک ساعت، هزار سال می‌گذرد/ همچون گدایی خوار و ذلیل، بر درگاهش (دیوارهای إرم) نشستم/ و عدم، پوچ را پاسخی نداد».

علاقه و اشتیاق فراوان سیاب به زادگاهش، جیکور، موجب شده تا مدینه فاضله و بهشتی گمشده را در آنجا جستجو کند. جیکور، همان جهان آرمانی شاعر است که در انتظار تبسم سپیده‌دم امید است؛ جایی که از درد و رنج و ستم خبری نیست، و هر چه هست صلح و صفا و زیبایی است:

«جِيكُورُ سَتَوْلُكُ جِيكُورُ/ النَّوْرُ سَيُورِقُ وَ النَّوْرُ/ مِنْ عَصَةِ مَوْتِي، مِنْ نَادِي/ سَيَفِيضُ التَّبَايُرُ
بِالْقَمَحِ/ الْخُرْنُ سَيَضْحَكُ لِلصُّبْحِ (همان، ۲۵۳ - ۲۵۴)

ترجمه: «جیکور؛ جیکور متولد خواهد شد/ شکوفه و روشنی به برگ خواهد نشست/ جیکور از زخم من، از مرگ من متولد خواهد شد/ خرمنگاه با گندم انباشته خواهد شد/ اندوه به صبح لبخند خواهد زد».

در شعر آتشی نیز شاهد جلوه‌های از رویکرد شاعر به طرح آرمانشهر خود هستیم. شعر «باغ زرین» او را می‌توان نمونه‌ای زیبا از این نوع جهت‌گیری نوستالژی دانست. باغ زرین در این شعر، نمادی برای مدینه گمشده و آرمانی شاعر است؛ جایی که آکنده از لبخند و عشق، و صفا و صمیمیت است:

«من در سفر زیسته‌ام/ من در سفر زاده شده‌ام/ شگفتا! که اینک توفقی نامیمون پس از سفری مقدس/ مرا فرسوده کرده است/ من دل بسته شده‌ام/ دل بسته باغی زرین در سرزمینی دور/ باغی زرین/ با ساقه‌های لطیف لبخندها، شکوفه آشتی، جویبار پنجه‌ها/ که از نسیم نفسها و نوازشها متلاطم است/ باغی زرین/ که من میوه شاداب چشمهایش را بی‌تاب شدم/ بهار تپشهای مزرعه پرافتابش را گرمتر سرودم/ و فصل پردوام انتظارها را زندگی کردم.» (آتشی، ۱۳۸۶ش: ج ۱، ۵۷)

آتشی از وضع کنونی خود می‌گریزد و آینده‌ای سرشار از خیر و راستی را آرزو دارد؛ او آرمانشهر رؤیایی خود را با عناصر زندگی روستایی درمی‌آمیزد:

«آن سوی آن سواحل نامکشوف/ چه جلگه‌های بکری؛/ در انتظار گله من خواهد بود/ چه مشکهای غلطنی از شیر،/ خواهم داشت/ بر پشته‌های غرقه به رؤیای سبز شخم/ چه بذرهای پریرکت/ خواهم کاشت/ چه...» (همان، ج ۱، ۲۱۵)

۵.۴ دغدغه‌های فردی و خانوادگی

بدر شاکر سیاب در سروده‌های خود، «مشکلات جسمی و روحی و دیگر مشکلات را بگونه‌ای مطرح نموده است که خواننده با مطالعهٔ این اشعار می‌تواند، تا حد زیادی به وضعیت وی آگاهی پیدا کند.» (حاجی‌زاده و مرادی، ۱۳۹۰م: ۶۴) ناکامی در عشق و اندوه بر آن، از بارزترین غمهای شخصی و نوستالژیک در شعر سیاب است؛ او عاشق دختری می‌شود، ولی جرأت بر زبان آوردن آن را ندارد. سرانجام آن دختر ازدواج می‌کند و این حادثه، تأثیری ناگوار بر روحیهٔ وی می‌گذارد. پس از آن نیز دوباره دلدادۀ دختری چوپان می‌شود؛ ولی این عشق نیز با ناکامی سیاب همراه است. او از آن دورانها اینگونه یاد می‌کند:

«أَتَدْرِينَ عَن رَّبِّهِ الرَّاعِيَاتِ؟ / عَن الرَّيْفِ؟ عَمَّا يَكُونُ الْجَوَى؟ / ... أَشَاهَدُتِ يَا عَبَابُ رَقِصَ الضِّيَاءِ / عَلَيَّ قَطْرَةَ بَيِّنٍ أَهْدَابِهَا» (السياب، ۲۰۰۰م: ۳۹-۴۰)

ترجمه: «آیا از دخترک چوپان چیزی می‌دانی؟ / از روستا؟ از آنچه سوز عشق است، هیچ می‌دانی؟ / ... ای جنگل! آیا رقص نور را دیده‌ای؟ / بر قطره‌ی اشکی میان پلکهایش».

چنین ناکامی در عشق، بگونه‌ای واضح در سروده‌های سیاب تجلی می‌یابد، و این تجربهٔ تلخ، «وی را در خود فرو می‌برد؛ بنابراین وحشتش افزایش یافته و غربتش تشدید می‌گردد.» (نعمان، ۱۴۲۶ق: ۳۴) با نگاهی به اشعار او، می‌توان عشقی عمیق مشاهده کرد که در آن «از یک دوستی شکست‌خوردهٔ سرکوب شده، تعبیر می‌کند که دلیل آن، برتری یافتن افراد بهتر از او از سوی زنان است. او در شعر خود از روحی متأثر و شکست‌خورده تعبیر می‌کند.» (سلوم، ۱۹۶۲م: ۱۷۰) البته عنصر عشق در سروده‌های سیاب، «فرآیندی تخیلی و احساسی دارد، و بر این اساس، منتقدان بیشتر سروده‌های عاشقانهٔ وی را در جایگاه اسطوره نشانده‌اند.» (دادخواه و حیدری، ۱۳۸۵ش: ۱۲۱) از دست دادن مادر در اوایل زندگی، از دیگر عوامل غم غربت در شعر سیاب است؛

او در شعری سوزناک، اینگونه مادرش را مورد خطاب قرار می‌دهد:

«فِي كِيَالِي الْخَرِيفِ الطَّوَالِ / آه لَوْ تَعْلَمِينَ / كَيْفَ يَطْعَمِي عَلَى الْأَسَى وَالْمَلَالِ / فِي ضُلُوعِي ظَلَامِ
الْقُبُورِ السَّجِينِ / فِي ضُلُوعِي يَصِيحُ الرَّدَى / بِالْأُتْرَابِ الَّذِي كَانَ أُمِّي؛ «عَدَا / سَوْفَ يَأْتِي»، فَلَا تَقْلِقِي
بِالنَّحِيبِ / عَالَمَ الْمَوْتِ حَيْثُ السُّكُونُ الرَّهِيْبُ» (السياب، ۲۰۰۰م: ۳۱۹)

ترجمه: «در شبهای طولانی پاییز، آه کاش می‌دانستی / که چگونه اندوه و دل‌تنگی بر من طغیان می‌کند / در میان دنده‌هایم، تاریکی قبرهای زندانی است / در میان دنده‌هایم، مرگ فریاد می‌کشد / در خاکی که مادرم بود / «فردا خواهد آمد»، در آن بود / پس با ناله و زاری پریشان مکن / دنیای مرگ را که در آن سکوتی ترسناک است».

برخی از علت‌های بروز غم غربت در شعر آتشی، مواجه شدن او با مشکلات زندگی فردی در زادگاه خود و حسرت و اندوه وی به علت از دست رفتن قدرت خانوادگی اش بود. خانوادهٔ او از طایفهٔ کردهای «زنگنه» و میراث‌خوار دورهٔ فتودالیسم و خان‌خانی

بوده‌اند. ولی این وضع به پایان می‌رسد، و شکوه و جلال خان‌خانی نیز از هم فرو می‌پاشد. این مسأله، تأثیری عمیق بر روح و روان شاعر می‌گذارد، و در دوره‌هایی از زندگی، او را به نوستالژی این نوع از زندگی دچار می‌کند. (یا حسینی، ۱۳۸۲ش: ۵۸)

سخن از اقتدار گذشته خانوادگی و ذکر برخی از جزئیات زادگاه، از نشانه‌های مهم این نوع غم است که شاعر آن را در سروده «خنجرها، بوسه‌ها و پیمانها» به تصویر می‌کشد:

«اسب سفید وحشی / بر آخور ایستاده گرانسرد... اسب سفید وحشی اینک گسسته یال / بر آخور ایستاده غضبناک / سم می‌زند به خاک / گنجشکهای گرسنه از پیش پای او / پرواز می‌کنند / یاد عنان گسیختگی‌هاش / در قلعه‌های سوخته ره باز می‌کند.» (آتشی، ۱۳۸۶ش: ج ۱، ۲۶-۲۷)

و باز می‌گوید:

«یک شیئه کشیده، از دور دست / از انتهای جاده، / - آن سوی اغتشاش نیزه‌زار - در انحنای بستر شن‌ریز خشک‌رود / اسب هزار خاطره را / از مرتع خیال من، آسیمه می‌کند / ... یک شیئه کشیده، مرا / ز آن سوی نخلهای توارث / آواز می‌دهد.» (همان، ج ۱، ۲۸۴)

آتشی در این اشعار، از جلوه‌های گوناگون قدرت خاندانش در گذشته سخن می‌گوید؛ شیئه اسب، از بارزترین آنهاست. «اسبی که آتشی آن را بدین صورت وصف کرده و تصویرهای بدیع فراوانی با آن خلق کرده، یادگار خانوادگی و یک اسب سفید خسته و وامانده بوده است.» (تمیمی، ۱۳۷۸ش: ۱۴)

این نوع از غم و دلتنگی نسبت به زندگی گذشته، بخصوص در دفتر شعری «آهنگ دیگر»، هرگز شاعر را رها نمی‌کند و اغلب به صورت برشمردن مکانهای مختلف زادگاه تجلی می‌یابد؛ مانند دهرود، تلخانی، اهرم، رئیس، کاپدی، بز پز، گردان و ...

۵.۵ دو گونه متفاوت غم غربت در شعر سیاب و آتشی

بعد از بیان درون‌مایه‌های مشترک نوستالژی در شعر سیاب و آتشی، بررسیها نشان از وجود دو گونه متفاوت از این احساس در اشعار آنها حکایت می‌کند: غم غربت سیاسی در شعر سیاب؛ و غم غربت مدرنیته در شعر آتشی.

سیاب شاعری است که درد و رنج ناشی از شکستهای سیاسی را بیشتر از هر شاعری تجربه کرده است. «او بارها زندانی شد... به خارج از وطن؛ یعنی ایران و کویت تبعید گردید، تا جایی که مدتی مزه غربت و شکست روحی و تنهایی را چشید.» (داود البصری، ۱۴۰۶ق: ۱۲)

چندین بار به دلیل فعالیت سیاسی، از شغل خود برکنار گردید. در سال ۱۹۵۳م. در پی شرکت در یک تظاهرات به ایران گریخت و پس از دو ماه، از ایران به کویت رفت و شش ماه در آنجا ماند. سپس به بغداد بازگشت و به کار روزنامه‌نگاری مشغول شد. (ریتا، ۱۹۷۸م: ۱۴)

سیاب در طول غم و اندوه سیاسی خود؛ یعنی «در مرحله‌ای که در ایران و کویت بود، دو قصیده بلند «الموس العمیاء» و «الأطفال» را منتشر کرد.» (الجدی،

۱۹۹۳م: ۳۹) در شعر «أنشودة المطر» به آینده و رهایی از وضع موجود امید دارد و اینگونه رؤیاهای خود را ابراز می‌دارد که

«فِي كُلِّ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَطَرِ / حَمْرَاءُ أَوْ صَفْرَاءُ مِنْ أَجْنَةِ الزَّهْرِ / وَكُلُّ دَمْعَةٍ مِنَ الْجِيَاعِ وَالْعَرَاءِ / وَ
كُلُّ قَطْرَةٍ تُرَاقِ مِنْ دَمِ الْعَبِيدِ / هِيَ ابْتِسَامٌ فِي أَنْتِظَارِ مَبْسَمِ جَدِيدٍ / أَوْ حُلْمَةٌ تَوَرَّدَتْ عَلَى قَمِ
الْوَلِيدِ / فِي عَالَمِ الْعَدِ الْفَتَى وَهَبِ الْحَيَاةِ / مَطَرٌ... مَطَرٌ... مَطَرٌ... / سَيَعْتَشِبُ الْعِرَاقُ بِالْمَطَرِ...»
(السياب، ۲۰۰۰م: ۱۲۳)

ترجمه: «در هر قطره از باران/ گلی قرمز یا زرد، از گلهای پنهان خواهد بود/ و هر اشکی از گرسنگان و برهنگان/ و هر قطره‌ای که از خون بردگان می‌ریزد/ لبخندی است که در انتظار دهانی جدید می‌ماند/ یا سرپستانی سرخ شده در کام نوزاد است/ در فردای نو، آن بخشندهٔ زندگی: / باران... باران... / عراق با باران، سبز و علف‌زار خواهد شد...»

از سویی، غم غربت مدرنیته در شعر آتشی جلوه‌ای دیگر دارد و مرتبط با صنعت و مدرنسیم جهانی است. او در مسافرت‌های مختلف که به غرب و آمریکا داشت، با فرهنگ و تمدن آنجا آشنا شد و در اشعار خود، به قربانی شدن ارزشها و عواطف انسانی، در مسیر پیشرفت صنعتی انتقاد کرد؛ در دنیایی که ماشین و ابزارهای مدرنیته، جا را بر تمامی احساسات بشری تنگ کرده و انسان را دچار بی‌هویتی و سرگشتگی نموده است. او در شعر زیر که آکنده از بیزاری و نفرت از اوضاع نابسامان جهان امروزی است، غم و اندوه خود را از واژگان آن ابراز می‌دارد:

«... We invite you to... / هرگز/ من به دیاری نخواهم آمد که در آن/ گاوهای هندی و سگهای بانوان انگلیسی/ از آدم آزادترند/ نه به دیاری که در آن/ کامپیوترها به جای انسان حرف می‌زنند/ و عشق/ روی نوار اینترنت، جهان را/ هی دور می‌زند و دور می‌زند/ و تپش دلها را/ شاسیهای مونیتورها تنظیم می‌کنند/ و زنی که روبه‌روی مونیتور نشسته/ نام عاشقش را/ در هزار توی ترانزیستورها گم کرده است...» (آتشی، ۱۳۸۶ش: ج ۲، ۱۳۶۷-۱۳۶۸)

آتشی در تقابل مدرنیته و هرآنچه مربوط به گذشته است، تا آنجا پیش می‌رود که سنتها و مظاهر زندگی را در گذشته، بر تمامی تکنولوژی و پیشرفت امروزی برتری می‌دهد:

«هنوز که هنوز است به خاطرهٔ دور گزدان می‌اندیشم/ و پای شمایل سدر، سوگند می‌خورم که اسب/ زیاتر از لکوموتیو/ و یوز پلنگ همین دره‌های بیمار/ هنوز تندتر می‌دود از جاگوار...» (همان، ج ۲، ۱۲۷۳)

این ارزشگذاری آتشی از مدرنیته و زندگی سنتی، یادآور این سخن «کالینکوس» است که می‌گوید: «هر عصری از مدرنیتهٔ خود بیزاری جسته است؛ هر عصری از همان ابتدا، عصر پیشین را به خود ترجیح داده است.» (کالینکوس، ۱۳۸۲ش: ۸)

آتشی، بازگشت به هویت اصیل بشری، ارزشهای معنوی و ملی را بهترین راه مقابله با آثار زیانبار تمدن جدید می‌داند:

۱۹۴/ بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی

«بیا به لحظه‌های خاکی خودمان برگردیم/ به جرعه گس چای صبح در انتهای گردنه کابوس/ هنوز که هنوز است/ در عرض جنگل فلز و نفت/ طول فرارهای کودکیم را می‌جوییم» (آتشی، ۱۳۸۶ ش:ج ۲، ۱۲۷۲)

او از زندگی مدرن امروزی بیزار و در آن احساس غم و اندوه دارد، می‌خواهد به گذشته بازگردد و دوران کودکی‌اش را دوباره تجربه کند:

«... هرگز/ چه سبز باشد چه ماورای سبز/ عبور می‌کنم/ زیرا الان به درختی می‌اندیشم که در آبادی کودکیم جا گذاشته‌ام/ درختی که هنوز گنجشکان را پناه می‌دهد/... پس من دنده عقب خواهم رفت!... به جهنم!/ آوار باد بر خودتان و چشمهای لیزریتان ترافیکتان/ من می‌خواهم به درخت سبز زن بزبور چشم‌سیاه برگردم/ به پیاله شیر خام...» (همان، ج ۲، ۱۳۶۶)

بسامد فراوان واژگانی مانند «برگشت» و «بازگشت» در شعر آتشی نشان از این دارد که شاعر به شدت از جهان مدرنیته امروزی گریزان است و آرزوی بازگشت به زندگی ابتدایی و ارزشهای والای انسانی دارد.

نتیجه‌گیری

شوق بازگشت به گذشته - که زمینه‌ساز شکل‌گیری حس غربت در انسان است - در ضمیر ناخودآگاه هر فردی وجود دارد. به بیانی عارفانه، این حس از زمان فرود آمدن روح انسانی به دنیای مادی و گرایش برای بازگشت به آن سرچشمه بی‌پایان، نمود داشته است؛ و در جوامع امروزی و زندگی کنونی بشر نیز، بنا به دلایلی همچنان ادامه دارد. شاعران از جمله افرادی هستند که با استفاده از تصاویر شعری خود، بازگوکننده این حس بشری هستند که همراه با روحی سوزان و حسرت‌آمیز است. سروده‌های سیاب و آتشی، نمونه‌ای واضح و روشن از درونمایه‌های نوستالژیک در ادبیات معاصر فارسی و عربی است. عوامل بسیاری در این حس مشترک دخیل بوده‌اند که از مهمترین آنها، «یاد دوران کودکی» و «شوق بازگشت به روستا و زادگاه اصلی» است. «جیکور» سیاب و «دشتستان» آتشی، حکم بهشتی گمشده دارد که دوری از آن، تنهایی و غربت را برای هر دو شاعر به ارمغان آورده است.

شوق بازگشت به وطن - که برآمده از محیط ناپاک و همراه با نیرنگ و فریب شهری است - هر دو شاعر را وامی‌دارد که چنین موضوعی را به عنوان آرزویی در شعر خود مطرح نمایند. گاهی نیز ضمیر ناخودآگاه هر دو شاعر، با هدف کاهش غربت برای خود و اجتماعی که به سبب اوضاع دشوار سیاسی دچار ناامیدی شده است، ضمن ناراحتی و دل‌تنگی از اوضاع موجود، به طرح آرمانشهر می‌پردازند و مدینه‌ای فاضله را برای خود ترسیم می‌نمایند.

هر دو شاعر به دلیل برخی دغدغه‌های فردی و خانوادگی، دچار غم و اندوه نوستالژیک شدند؛ ناکامی سیاب در عشقی شکست‌خورده، و نیز فوت نزدیکانش، او را در غم غربت عمیقی فرو برد. همچنین آتشی نیز با مشاهده از بین رفتن قدرت

خانوادگی‌اش و یادآوری حسرت‌آمیز آن، به غم غربت دچار می‌گردد و آن را در شعر خود بازتاب می‌دهد.

سیاب و آتشی، در دو گونه غم نوستالژیک با هم تفاوت دارند؛ سیاب به دلیل وارد شدن در دنیای سیاست، دچار ناکامی بسیاری می‌گردد و همین عامل، زمینه‌ساز اندوه درونی شاعر می‌گردد و آرزوی پایان یافتن ظلم و ستم، و آزادی سرزمین خود را دارد. همچنین آتشی نیز به دلیل آشنایی با فرهنگ و تمدن غربی، غم نوستالژیک در جهان مدرن امروزی و گم شدن هویت بشری در آن، در شعر او نمود عینی دارد. واکنش وی در برابر وحشت تمدن و صنعت بی‌رحم، آرزوی بازگشت به سرزمین مادری و دوران پاک گذشته را در ذهن شاعر می‌پروراند. او برای گریز از آثار ویرانگر مدرنیته، به قول خودش، «عقبگرد» می‌کند و به «پیاله‌ای شیر خام» پناه می‌برد.

پی‌نوشتها:

۱. «سربروس» در اسطوره‌های قدیم یونان، سگی است که از سرزمین مردگان نگهداری می‌کند و دارای سه سر است و بر گردنش، مارهای ترسناکی آویزانند. این سگ دو وظیفهٔ اساسی دارد: یکی خوردن مردگانی است که قصد فرار داشته‌اند؛ و دیگری، دور نگه داشتن افرادی زنده که می‌خواهند به آنها نزدیک شوند. (زکی، ۱۹۶۷: ۱۵۲)

سیاب برای نشان دادن واقعیت مرگ در عراق، سربروس را بکار برده تا به نحوی دردناک و در عین حال هنرمندانه، کشته‌شدن الهه «تموز» را به تصویر بکشد که رمز زندگی و حاصلخیزی است.

۲. ترجمه: شما را به دعوت می‌کنیم.

۳. ترجمه: لطفا ما را بپذیرید.

منابع و مأخذ

الف) کتابهای فارسی

۱. آتشی، منوچهر. (۱۳۶۵ش). *گزینه اشعار*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید.
۲. ----- (۱۳۸۶ش). *مجموعه اشعار*؛ دو مجلد، چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
۳. آریانپور، منوچهر. (۱۳۸۰ش). *فرهنگ پیشرو آریانپور (انگلیسی - فارسی)*؛ چاپ اول، تهران: جهان رایانه.
۴. اصیل، حجت‌الله. (۱۳۸۱ش). *آرمان‌شهر در اندیشه‌ی ایرانی*؛ چاپ اول، تهران: چشمه.
۵. باطنی، محمد رضا. (۱۳۸۰ش). *فرهنگ معاصر (انگلیسی - فارسی)*؛ چاپ اول، تهران: فرهنگ معاصر.

۱۹۶/ بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی

۶. تمیمی، فرخ. (۱۳۷۸ش). زندگی و شعر منوچهر آتشی، پلنگ دره دیزاشکن؛ چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
 ۷. داد، سیما. (۱۳۸۳ش). فرهنگ اصطلاحات ادبی؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
 ۸. روزبه، محمدرضا. (۱۳۸۹ش). شعر نو فارسی؛ شرح، تحلیل و تفسیر؛ تهران: انتشارات حروفیه و دانشگاه لرستان.
 ۹. زمردیان، رضا. (۱۳۷۳ش). فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی؛ چاپ اول، تهران: آستان قدس رضوی.
 ۱۰. شاملو، سعید. (۱۳۷۵ش). آسیب‌شناسی روانی؛ چاپ ششم، تهران: انتشارات رشد.
 ۱۱. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰ش). «شعر معاصر عرب»، تهران: سخن، چ ۱.
 ۱۲. کالینکوس، الک. (۱۳۸۲ش). نقد پست‌مدرنیسم؛ ترجمه اعظم فرهادی، چاپ اول، تهران: نیکا.
 ۱۳. مختاری، محمد. (۱۳۷۸ش). منوچهر آتشی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
 ۱۴. مرادی، لیلا. (۱۳۸۸ش). شعر منوچهر آتشی از نظر زبانی و ادبی؛ چاپ اول، کرمانشاه: انتشارات دانشگاه آزاد کرمانشاه.
 ۱۵. یاحسینی، سید قاسم. (۱۳۸۲ش). آتشی در مسیر زندگی؛ چاپ اول، بوشهر: شروع.
- ب) کتابهای عربی**
۱. بلاطه، عیسی. (۲۰۰۷م). بدر شاکر سیاب؛ حیات و شعره؛ الطبعة السادسة، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
 ۲. الجنابی، قیش کاظم. (۱۹۸۸م). مواقف فی شعر السیاب؛ بغداد: الحانی.
 ۳. الجندی، عاصم. (۱۹۹۳م). بدر شاکر السیاب؛ شاعر المأساة و الحداثة، الطبعة الاولى، بیروت: دار المسيرة.
 ۴. داود البصری، عبدالجبار. (۱۴۰۶م). بدر شاکر السیاب، رائد الشعر الحر؛ الطبعة الثانية، بغداد: دار الشؤون الثقافية العامة.
 ۴. راضی جعفر، محمد. (۱۹۹۹م). الاغتراب فی الشعر العراقي المعاصر، مرحلة الرواد؛ الطبعة الاولى، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
 ۵. ریتا، عوض. (۱۹۷۸م). بدر شاکر السیاب؛ الطبعة الاولى، بغداد: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
 ۶. زکی، أحمد کمال. (۱۹۶۷م). الأساطیر؛ الطبعة الاولى، القاهرة: دارالكتاب العربی.

۷. سلوم، داوود. (۱۹۶۲م). *الأدب المعاصر في العراق؛ ۱۹۳۸-۱۹۶۰م*؛ الطبعة الثانية، بغداد: مطبعة المعارف.
۸. سویدان، سامی. (۲۰۰۲م). *بدر شاکر السیاب و ریادة التجديد في الشعر العربي الحديث؛ الطبعة الاولى، بیروت: دارالآداب.*
۹. السیاب، بدر شاکر. (۲۰۰۰م). *الأعمال الشعرية الكاملة؛ الطبعة الثالثة، بغداد: دارالحرية للطباعة و النشر.*
۱۰. شعراوی، عبدالمعطی. (۱۹۸۲م). *أساطير إغريقية (أساطير الشرق)*؛ الطبعة الاولى، الجزء الأول، القاهرة: الهيئة العامة للكتاب.
۱۱. الضاوی، احمد عرفات. (۱۳۸۴ش). *کارکرد سنت در شعر معاصر عرب؛ ترجمه سید حسین سیدی، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.*
۱۲. عباس، احسان. (۱۳۸۴ش). *رویکردهای شعر معاصر عرب؛ ترجمه حبیب الله عباسی، چاپ اول، تهران: سخن.*
۱۳. عمران خضیر، حمید الکیسی. (۱۹۸۲م). *لغة الشعر العراقي المعاصر؛ الطبعة الاولى، کویت: وكالة المطبوعات.*
۱۴. کفافی، محمد عبدالسلام. (۱۳۸۲ش). *ادبیات تطبیقی؛ ترجمه سیدحسین سیدی، چاپ اول، مشهد: به نشر.*
۱۵. نعمان، خلف رشید. (۱۴۲۶ق). *الحزن في شعر بدر شاکر السیاب؛ الطبعة الاولى، بیروت: دارالعربية للموسوعات.*
- ج) مقالات فارسی و عربی**
۱. آل بویه، عبدالعلی. (۱۳۸۹ش). «از یوش تا جیکور (بررسی دو شعر «افسانه» از نیما یوشیج و شعر «فی السوق القديم» از بدر شاکر سیاب»؛ *نشریه ادبیات تطبیقی*، دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۲، صص ۱-۱۶.
۲. حاجی زاده، مهین و علی فضا مرادی. (۱۳۹۰ش). «غربت‌گزینی در شعر بدر شاکر السیاب»؛ *فصلنامه لسان مبین*، سال دوم، دوره جدید، شماره ۳، صص ۴۵-۷۱.
۳. دادخواه، حسن و محسن حیدری. (۱۳۸۵ش). «زمانتیسیم در شعر بدر شاکر السیاب»؛ *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، دوره جدید، شماره ۱۹، صص ۱۱۳-۱۲۹.
۴. رضایی، احمد. (۱۳۸۷ش). «نوستالژی، دلتنگی و حسرت عارفانه در شعر سالهای نخستین پس از جنگ تحمیلی»؛ *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۲۲ / پیاپی ۱۳۶، صص ۴۲-۴۶.

۱۹۸ / بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی

۵. شریفیان، مهدی. (۱۳۸۶ش). «بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری»؛ مجله علوم انسانی الزهراء، ۱۷ (۶۸-۶۹)، صص ۶۵-۸۵.
۶. عباس آباد، یوسف عالی. (۱۳۸۷ش). «غم غربت در شعر معاصر»، نشریه گوهر گویا، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۵۵-۱۸۰.
۷. ----- (۱۳۸۷ش). «شعر منوچهر آتشی و جایگاه اسطوره در آن»؛ پژوهشنامه ادب غنائی، سال ششم، شماره ۱۱، صص ۱۳۱-۱۵۲.
۸. فوزی، ناهده. (۱۳۸۹ش). «هاجس الاعتراب و الترحال عند عبدالوهاب البیاتی»: الجمعیه العلمیه الایرانیه للغه العربیه و آدابها، سال ششم، شماره ۱۴، صص ۳۷-۵۳.

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۲
النوستاليجيا في شعر بدر شاكر السياب ومنوتشهر آتشى
(دراسة مقارنة)*

يحيى معروف
أستاذ مشارك في جامعة رازي
فاروق نعمتي
أستاذ مساعد في جامعة پیام نور

الملخص

كلمة «النوستاليجيا» التي يعبر عنها في اللغة الفارسية بـ «غم غربت» تكون مصطلحاً في علم النفس دخلت في ساحة الأدب، وهي تعني الشعور بالحزن والحسرة للذكريات الماضية والتي تصيب الشخص بالضجر والغربة فور تذكراها. الأيام الحلوة في الصغر، والمنفى أو المهجر، والأوضاع السياسية والاجتماعية الكارثية، والحياة الصعبة، ... هي من جملة العوامل التي تسبب بإحساس الضجر لدى الإنسان.

كان بدر شاكر السياب ومنوتشهر آتشى كلاهما من شعراء منطقة الجنوب؛ أولهما من جنوب العراق (البصرة) والآخر من جنوب إيران (بوشهر). هذا المقال يتأمل في أشعار هذين العلمين كشاعرين كبيرين ومجددين في العصر الحديث ويبحث في أهمّ المضامين النوستاليجية في أشعارهما. تفيد نتائج هذه الدراسة المقارنة بأنّ العوامل المختلفة البيئية والاجتماعية، والحياة الصعبة المليئة بالمرارة والحزن، أثارت حالات كثيرة من الشعور بالغربة في أشعار السياب وآتشى. ومن أهمّ المضامين النوستاليجية في أشعار الشاعرين هي: تذكّار أيام الصغر، شوق الرجوع إلى القرية ومسقط الرأس، اللجوء إلى مدينة الحلم (المدينة الفاضلة)، والمشاكل الشخصية والأسرية و...

الكلمات الدليلية: النوستاليجيا، بدر شاكر السياب، منوتشهر آتشى، الشعر العربي والفارسي المعاصرين.

تاريخ القبول: ۱۳۹۱/۱۲/۲۰

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۱/۰۵/۲۲

عنوان بريدالكاتب الإلكتروني: y.marof@yahoo.com